



برگزار کننده: موسسه فرهنگی هنری آشیانه کودک و نوجوان.

گروه برنامه ریزی و اجرا: سعید تهرانی، علی اسدی، نغمه محمدی، فریبرز رستمی.

گروه اجرایی همراه: مستانه مختاری، کیمیا قوامی.

مسئول هماهنگی: محمد رضا محمدی.

تعداد شرکت کنندگان: ۲۰۰ کودک زیر هفت سال، ۱۴۰ کودک بالای هفت سال، ۳۸۰ بزرگسال، جمعا ۷۲ نفر.

وسیله نقلیه: دو دستگاه اتوبوس.

ساعت حرکت: ۱۰:۳۰ صبح.

ساعت برگشت: ۱۳:۳۰ بعد از ظهر.

دیدار از: موزه ی مردم شناسی، عمارت باد گیر، کاخ شمس العماره و خلوت کریمخانی.

امروز جمعه ۸۷/۱۲/۲ است. هوای تهران ذرات آلودگی را به فراموشی سپرده و بهار را نشانه رفته است. آفتاب دلچسبی جان آدمی را نوازش می دهد و در ترکیب با اندک سرمای باز مانده ی زمستان هوایی دلپذیر را برای دیدار از کاخ موزه گلستان مهیا کرده است. دو اتوبوس دم در موسسه حاضرند، بلیط ها از قبل تهیه شده و یکی از اعضا گروه برنامه ریزی و اجرا دم در کاخ منتظر ماست. گروه گروه مخاطبین ما سوار می شوند، تعداد پدر ها این بار بیشتر است. آنقدر عادت کرده ایم که هر جا بچه ها هستند، مرد ها غایب باشند، که حضور چند پدر در مجموعه ی ما خیلی به چشم می آید. اعتراض های نهان و آشکار سفر قبلی نسبت به تأخیر در حرکت باعث شد که این بار حدود ساعت ده و پنج دقیقه اتوبوس ها راه بیفتند. چند خانواده که ثبت نام کرده بودند متأسفانه در میان ما نیستند و نتوانسته خودشان را به ما برسانند. اتوبوس ها از مسیر خیابان کارگر جنوبی ما را به میدان ارگ رساندند. مستطیل عظیم و زیبا و خاطره انگیزی که در بسیاری اوقات سرنوشت مردم و این شهر را تحت تأثیر قرار داده است. ضلع شمال شرقی این مستطیل کاخ گلستان و ضلع جنوبی شرقی آنرا بازار تهران تشکیل داده اند که هر دو به گونه ای شاه نشین این آب و خاک بوده اند. شاهان و بازار شاید دو کفه ی ترازوی قدرت بوده اند که شاهین سرگردان آن همیشه در جهیدن از این سوی به آن سوی بوده است. نگهبان پارکینگ جلوی کاخ برای ورود اتوبوس ها سختگیری می کرد. هیچ جای دیگری هم برای پارک وجود نداشت. انگار هماهنگی های پیشین گروه اجرایی برگوش کسی اصابت نکرده بود! بالاخره با تدابیر سرپرستان اجرایی مشکل حل شد اتوبوس ها در محوطه جلو کاخ ایستادند و ما پیاده شدیم. ورود به کاخ همه را غافلگیر کرد، پس از توضیح یکی از مسئولین گروه اجرایی درباره ساعت بازگشت و پیش از آنکه ترتیب برنامه اعلام شود شوق دیدار از مناظر گوناگون کاخ عنان اختیار از مخاطبین گروه ربود و همه را پراکنده کرد. بچه ها بالا پائین می پریدند و از دیدن تخت مرمر که در هشتی سراسری کاخ مرمر مستقر شده بود به حیرت افتاده بودند. سعی می کردند که به آن دست بزنند و لمس کنند. عده ای به خلوت کریمخانی رفتند و سنگ قبر ناصرالدین شاه بیش از همه چیز آنها را به خود مشغول داشت. این شرایط اگر ادامه پیدا می کرد دیدار از کاخ موزه به آشفتگی می انجامید که خوشبختانه با یادآوری مسئولین گروه اجرایی، خانواده ها دوباره جمع شدند و طبق قرار برنامه ریزی شده به سمت موزه مردم شناسی رفتیم که در ضلع جنوبی کاخ قرار دارد. در قسمت شمالی ساختمان یک فروشگاه کوچک کارت پستال و مشابه سازی های اجناس قدیمی ایران را به فروش می رساند. ما از در غربی وارد شدیم، در هشتی شش ضلعی اول در چند ویترین، پوشش و لباس های چند قوم ایرانی را با تندیس های کوچک به نمایش گذاشته بودند. از ورودی سمت راست وارد تالار اول شدیم که با دهلیزهایی به تالارهای بعدی وارد می شد. نورپردازی هوشمندانه ی این موزه ورود ما را به تالارهای پی در پی تسهیل می کرد. ویترین های مناسب و زیبایی دیوارهای جانبی تالارها را پوشانده بودند که اشیاء بسیار قابل توجهی با نظم قابل قبولی در آنها جای داده شده بود. از ساده ترین ابزار حکومتی و دولتی، لباسها، پارچه ها، رومیزی های تزئینی قلمکار و ابریشم، چپق ها، لوازم نقاره خانه، قلم دانه ها، سرمه دانه ها، انفییه دانه ها، کیف پزشکی، کیف زنانه چرمی و... که طراحی، رنگ آمیزی و دقت در تولید آنها آدمی را به تعمق وا می دارد. چرا نسل های پیش

از ما اینگونه تولید می کردند؟ منظور از این تولید چه بود؟ تفاوت آن نگاه تولیدی با نگاه تولیدی در زمانه ی غریب ما چیست؟ شاید لازم باشد همه با هم در این باره بیاندیشیم. به هر حال اشیاء موجود در موزه مردم شناسی همراهان ما را خیلی به خود مشغول کرد. یکی از مسئولین مؤسسه درباره درآویش در تهران ماجرای کوتاه را تعریف کرد که برای ما شیرین بود. از موزه مردم شناسی بیرون آمدیم باز هم حیاط فراخ و کم نظیر کاخ با درختان کهن و چشم اندازهای تمام نشدنی. به قسمت عمارت بادگیر روانه شدیم گروه بزرگ ما به دسته های کوچکتر چند نفره تقسیم شده بود که با هم دم خور بودند. دیوارهای قسمت راست ما یعنی ضلع جنوبی کاخ غرق کاشی کاریهای قاجاری و گاه زندی و صفوی بود. اینجا در اصل کاخ قاجارهاست گرچه پیش و بعد از آنها نیز مورد استفاده شاهان دیگر از سلاسل دیگر ی قرار گرفت. قاجارها طایفه ای از ترکمن ها هستند که منسوب به ((قاجارنویان)) یکی از سرداران مغول می باشند. در دوره شاه عباس اول مقرب درگاه بودند و سومین بخش از طایفه ی بزرگ قاجار بودند که در گرگان کنونی (استرآباد) ساکن شدند. طایفه ی قاجاری که ما به عنوان حاکمین ۱۴۰ سال در ایران می شناسیم از این تیره اند. آقامحمد خان، فتحعلی شاه (پسر او)، محمدشاه (نوه ی قبلی و پسر عباس میرزا ولیعهد) ناصرالدین شاه (پسرمحمد) مظفرالدین پسر ناصر، محمدعلی پسر مظفر و احمد پسر مظفر شاهان این سلسله بودند که این آخری توفیق شاهی را آنچنان که پدراناش چشیده بودند نچشید.

به عمارت بادگیر رسیدیم ورودی کوچک و محدودیت فضای راهروی داخلی که فضای دو تالار جانبی را از هم جدا می کرد ما را مجبور کرد که در گروه های کوچکتر و در چند نوبت این عمارت را ببینیم. ورودی با دو ستون رنگی نقاشی شده، پلکان تزئینی و سردر رنگ آمیزی شده با رنگهای تند که به دیوارهای جانبی فضای ورودی نیز سرایت کرده بود، فضایی پر از تزئینات به وجود آورده که زمان زیادی لازم است تا همه ظرائف آن را در نوردی. به تالار که وارد می شوید خنکای دریچه های بادگیر محسوس است، تالار غرق آئینه و اسلیمی های گچکاری شده روی آئینه است، طاق در ورودی مملو از مقرنس های دقیق است که از آئینه پوشیده شده اند، کف تالار از کاشی های زیبایی با نقوش گوناگون پوشیده شده و سقف آن با ارتفاعی حدود ۶ متر ساختمان فراخ و دنجی را به نمایش می گذارد. از کنار دو بادگیر بلند این عمارت می گذریم و به کاخ شمس العماره (خورشید ساختمانها) وارد می شویم که یکی از کاخهای اصلی این مجموعه است. خوشبختانه روی کاشی های کف این بنا نیز موکت انداخته اند تا در عبور بازدید کنندگان آسیب نبینند. با توضیح راهنمای موزه درباره این بنا اطلاعاتمان بیشتر شد. این بنا در در ۵ طبقه ساخته شده است که به واسطه این ارتفاع در دوره خود شاهکار معماری است. این کاخ نیز غرق آینه کاری و گچ بریهای بسیار و در هم تنیده است که گذشتن از آنها ساده نمی نماید. تعدادی از بچه ها تصاویر بریده و شکسته خود را در آینه های بریده شده تزئینی روی دیوارها دنبال می کردند. از شمس العماره که بیرون آمدیم عزم بر برگشتن بود از جمع بچه ها چند عکس گرفته شد. در دسته های کوچکتر با گپ و گفتگوهای معمول به سمت در خروجی، حیاط زیبای کاخ را طی کردیم. با خودم اندیشیدیم که کاخ گلستان فقط دیدنی است نه گفتنی. با اتوبوس ها به در موسسه بازگشتیم و با خداحافظی گرم روز خوبی را در یک جمع صمیمی سپری کردیم.